

"تأثر فردوسی از کافی و کلینی"

مهدی دشتی*

چکیده

تو این را دروغ و فسانه بدان
به یکسان روشن زمانه بدان (جوینی، ۱۳۸۲: ۲۲۷/۱، ب ۱۰۴)
دیباچه شاهنامه، سندی است گویا بر عقائد و باورها، اهداف و انگیزه ها و نیز منابع فردوسی در سرایش شاهنامه.
در این نوشتار بر آنیم تا مستنداً آشکار سازیم که از جمله منابع اصلی حکیم طوس در این دیباچه، کتاب الکافی مرحوم ثقه الاسلام کلینی (م: ۳۲۹ ق) است.
مشابهت ها و در واقع یگانگی ها میان مضامین دو کتاب به اندازه ای است که احتمال هر فرضی جز تأثری آگاهانه و عامدانه را به یکسو می نهد و نشان می دهد که فردوسی این حکیم شیعی متأله چگونه از نخستین و مهم ترین مجموعه حدیثی شیعه، به نحوی هنری، عمیق و آگاهی بخش سود برده و در عین حال هویت فرهنگی خویش و کتابش را معین ساخته است.
کلید واژه ها: فردوسی، کلینی، کافی، خرد، دیباچه شاهنامه.

مقدمه

دیباچه شاهنامه در واقع آخرین بخش از این کتاب سترگ است که حکیم طوس سرود و بر تارک آن نهاد تا شاهنامه را فرجامی نیکو بخشد، فرجامی گویای عقائد و باورها، منابع کار، اهداف و انگیزه‌ها و در یک کلام مفتاح فهم این کاخ بلند که از باد و بارانش ناید گزند.

بنابراین فهم دقیق این دیباچه و مضامین و اشارات آن، واجد اهمیتی ویژه است که با وجود کوشش‌های ارزنده‌ای که در این راه شده^۱ باز سخن ناتمام است.

در این نوشتار بر آنیم تا این نکته را مستنداً آشکار سازیم که فردوسی در دیباچه شاهنامه بشدت متأثر از کتاب الکافی مرحوم ثقه الاسلام محمدبن یعقوب کلینی رازی (م: ۳۲۹ ق) محدث بزرگ شیعه امامیه است^۲ و البته این تأثر نه از سر اتفاق و توارد که کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است تا به خوانندگان این پیام را برساند که غرض از نظم شاهنامه نه احیاء داستان‌های کهن و فرهنگ فسرده گذشتگان بلکه ریختن فرهنگ ناب اسلامی در ظرف این روایات و انتقال این مظلوف اصیل به دست مردمی است که در روزگار غلبه نامردمی‌ها^۳، امکان آشکار و مستقیم سخن گفتن با ایشان نبود. لذا فرمود:

تو این را دروغ و فسانه مدان/ به یکسان روشن زمانه مدان

(جوینی، ۱۳۸۲: ۲۲۷/۱، ب ۱۰۴)

ازو هر چه اندر خورد با خرد/ دگر بر ره رمز معنی برد

(همان: ص ۲۲۸، ب ۱۰۶)

و گویی این، سبک و سیاقی شد که بعدها دیگر نویسندگان و شاعران بدان تأسی جستند و دانه معنا و حقایق مطلوب را در ظرف قصه‌ها و حکایت‌ها آوردند و البته مخاطبان را تحذیر دادند که اسیر صورت داستان‌ها نگردند و مظلوف را متوجه باشند و آنرا جدا و نامنبعث از ظرف بدانند:

زین قدح‌های صورکم باش مست/ تا نگردي بت تراش و بت پرست

از قدح‌های صور بگذر مه ایست/ باده در جامست لیک از جام نیست

(مولوی، ۱۳۷۴: ۳/ ۸۳۹)

فردوسی و کلینی هر دو هم عصرند^۴، هر دو شیعه اند^۵ و هر دو کتاب خود را با بحث عقل آغاز کرده اند^۶ و با توجه به آنکه هر دو در زمانه ای می زیستند که چه در میان اشاعره و معتزله^۷ و چه زردشتیانی که سعی در اصلاح و احیاء خود داشتند^۸، بدین بحث توجهی خاص می شد، گویی هر دو - فردوسی و کلینی - خواسته اند تا با ایراد این بحث در پیشانی کتاب خویش، هم هویت فرهنگی و اعتقادی خود را به روشنی معین سازند و هم خط فاصلی میان سخن خود و دیگر سخن ها کشند تا از انتساب به فرق ظاهراً اسلامی و یا زرتشتی مآبی و زروانی گری و نظائر آن در امان مانند و ممتاز شوند^۹.

البته در این نوشتار به دلیل تنگی مجال تنها به بررسی و مقایسه مضامین سی و دو بیت نخستین از دیباجه شاهنامه با کتاب الکافی کلینی می پردازیم و آنرا در پانزده بند عرضه می داریم و مابقی را به فرصتی دیگر می سپاریم^{۱۰}، امید که مفید افتد و راهگشا باشد ان شاء الله.

۱. به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه بر نگذرد.

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۰۹، ب ۱)

فردوسی، دیباجه را با نام کسی آغاز می کند که مالک جان و خرد و به عبارتی سرور و مولای آن است؛ کلینی نیز در نخستین حدیث از کتاب کافی، تصریح دارد که الله، خالق عقل و مالک آن است و در برابر، عقل نیز عبد و مطیع حق است چنانکه چون آفریده شد و حق با او سخن گفت و بدو امر و نهی کرد، تبعیت کرد. لذا الله بدو فرمود که مخلوقی محبوبتر از تو نیافریدم.

(کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۰، ح ۱ نیز ۲۶/ ۱، ح ۲۶)

در مصراع دوم، فردوسی حد معرفت عقلانی را فهم و قبول مالکیت و سروری حق می داند و طی طریق بیش از آن یعنی فهم خود حق و چیستی وی را بر عقل، ناممکن. کلینی نیز در مقدمه خود بر کافی به همین امر تصریح دارد: و ذهلت العقول ان تبلغ غایه نهایته) همان، ص ۳). و البته این مطلب منبعث از قرآن کریم است (انعام/ ۱۰۰) و نیز سخن امیر المومنین (ع) که در باره الله فرمود: لا یناله غوص الفطن یعنی او برتر از آنست که افکار

ژرف اندیش، حقیقت و چیستی وی را دریابند. (صبحی صالح، ۱۳۸۳: ۱۳)
جالب اینجاست که فردوسی در این مصراع، تعبیر "اندیشه" را به کار برده و کلینی در کافی به نقل از امام صادق(ع)، اندیشه را نشانه عقل برشمرده است: ان لكل شیء دليلاً و دليل العقل التفكير. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۶/۱ بخشی از حدیث ۱۲)

۲. خداوند نام و خداوند جای / خداوند روزی ده و رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر / فروزنده ماه و ناهید و مهر
(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ص ۲۰۹-۲۱۰، ب ۲ و ۳)
مضامین دو بیت مذکور ضمن آنکه برابر است با مضامین آیاتی از قرآن کریم همچون اعراف/ ۱۸۰، رعد/ ۱۶، آل عمران/ ۱۸۹، بقره/ ۱۶۰، نحل/ ۱۲ و جاثیه/ ۴؛ در عین حال مطابقت دارد با بخشی از حدیث بلندی از امام صادق(ع) که مرحوم کلینی آنرا در کافی آورده است (همان: ۱/ ۱۳، ح ۱۲). حضرت(ع) در این حدیث، عقل را راهنمایی معرفی می کنند که از جانب الله قرار داده شده تا خردمندان را بدین نکته رهنمون شود که اوست مدبر و کارگردان همه خلق و به نص آیاتی از قرآن کریم همچون نحل/ ۱۲، مؤمن/ ۷۰ و جاثیه/ ۴ تصریح می نمایند که دلالت دارد بر هستی حق و ربوبیت او برای خردمندان از طریق روزی دهی، رهنمایی و مدبری آسمان و زمین و کل عالم.
۳. زنام و نشان و گمان برترست / نگارنده بر شده گوهر است

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۴)
در مصراع نخست، فردوسی حق را از نام و نشان و گمان ما یعنی معرفت ناشی از درک و وصف ما بالاتر می داند و در مصراع ثانی پاسخ این سوال مقدر را می دهد که چرا؟ و می گوید زیرا که او، نگارنده (مصور و خالق) دارای گوهری (= ذاتی) بر شده و بالاتر از گوهر مخلوق است لذا مخلوق از درک و وصف او عاجز است.
کلینی نیز در کافی در کتاب التوحید بابی با عنوان "النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی" آورده که طی آن همین مضامین، بر مبنای احادیث اهل البیت علیهم السلام تبیین شده است بدین شرح که مخلوق نمی تواند حق را وصف کند و این کار ممنوع است و تنها باید بدانچه که حق خود را بدان وصف کرده اکتفا کند چرا که او خالق است

و ادنی مشابَهتی با مخلوق ندارد و آنان که او را وصف می کنند در واقع او را شبیه مخلوق پنداشته اند (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۰۰، ح ۱) و الله، اعلی و اجل و اعظم است از اینکه به کنه صفت او توان رسید. (همان: ۱/ ۱۰۲، ح ۶) و او خالق است و مخلوق نیست و خلق می کند هر آنچه را که بخواهد، و می نگارد هر آنچه را که بخواهد. (همان: ۱/ ۱۰۳، ح ۱۰)

۴. به بینندگان آفریننده را/ نبینی مرنجان دو بیننده را

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۵)

این سخن فردوسی گذشته از آنکه مطابق است با قرآن کریم (انعام / ۱۰۳ و اعراف / ۱۴۳) و عقل؛ در عین حال پاسخی است به عقائد انحرافی که در میان مسلمانان پیدا شد و مدون گشت مبنی بر اینکه خداوند را با چشم سر می توان دید. (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۰۸ - ۱۲۴ و مهدی دشتی، ۱۳۸۴: ۱۴۳ - ۱۴۴) و جالب اینکه علمای بزرگ مکتب خلفا از متقدمین همچون احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ ق)، مالک بن انس (م: ۱۷۹ ق) و محمد بن ادریس شافعی (م: ۲۰۴ ق) تا متأخرین همچون شیخ محمد عبده (م: ۱۳۲۳ ق) بر این اعتقاد نادرست، پیوسته پای فشرده اند و آنرا به انحاء گوناگون توجیه کرده اند (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۱۷ - ۱۲۱) و حتی بعضی از ادبای متعصب پیرو مکتب انحرافی مذکور، فردوسی را به دلیل همین بیت، هدف ناسزای خویش قرار داده اند.^{۱۱}

و اما کلینی در کتاب التوحید کافی، بابی را بدین امر یعنی ناممکن بودن رؤیت حق با چشم سر اختصاص داده و با ذکر هشت حدیث از ائمه صلوات الله علیهم، استدلالات ایشان را در این باره که بر مبنای آیات قرآنی و عقل استوار است، بیان داشته است. (الکافی، ۱/ ۹۵-۹۸)

۵. نه اندیشه یابد بدو نیز راه / که او برتر از نام و از جایگاه

(همان: ۱/ ۲۱۰، ب ۶)

در باب مضمون مصراع اول و موافقت فردوسی با کلینی پیش از این سخن گفتیم، لذا می گذریم و تنها بدین نکته تذکار می دهیم که تکرار این مضمون، نشانه تأکید است و تأکید از حیث بلاغت، در وقت انکار مخاطب است یعنی فردوسی در زمانه ای می زیسته که وصف حق به نام اندیشه و عقلانیت یا دریافت های سلوکی، امری ممکن و ممدوح

شمرده می شد و وی ناچار بود برای شکستن این ظلمت متراکم بدین تأکید و تکرار روی آورد، چنانکه پس از این هم باز بر این معنا تأکید می ورزد:

ستودن نداند کس او را چو هست / میان بندگی را بیادیت بست

خرد را و جان را همی سنجد او / در اندیشه سخته کی گنجد او

بدین آلت رای و جان و زبان / ستود آفریننده را کی توان

به هستیش باید که خستو شوی / ز گفتار و پیکار یکسو شوی

(همان: ص ۲۱۰ - ۲۱۱، ابیات ۹ تا ۱۳)

ازین پرده برتر تو را کار نیست / زهستی بر اندیشه دیدار نیست

(همان: ص ۲۱۲، ب ۱۶)

کلینی نیز علاوه بر آنچه گفتیم بابتی در کافی آورده با عنوان "باب النهی عن الکلام فی الکفیه" (کلینی، ۱۳۶۳: ۹۲/۱) که بر مبنای احادیث اهل البیت علیهم السلام معلوم می دارد که سخن گفتن در باب چیستی حق، امری ناروا، ممنوع و مهلک است، چنانکه امام باقر(ع) فرمودند: "تکلموا فی کل شیء و لا تتکلموا فی ذات الله" یعنی در باب هر چیز سخن گوئید مگر در باب چیستی ذات حق. (همان: ص ۹۲ ح ۱) و باز فرمودند: "ایاکم و التفکر فی الله ولكن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظم خلقه" یعنی پرهیزید از تفکر در چیستی حق و البته اگر خواستید که به عظمت او بنگرید پس بنگرید به عظمت آفرینش او. (همان: ص ۹۳، ح ۷) و حضرت(ع) صریحاً از گفتار و پیکار در باب چیستی حق منع کردند و فرمودند:

"ایاک و الخصومات فانها تورث الشک و تهبط العمل و تردی صاحبها. یعنی بترس از گفتار و پیکار در باب چیستی حق چرا که آن موجب شک و نابودی عمل تو می شود و صاحبش را هلاک می سازد. (همان: ص ۹۲ ح ۴) و فقط باید هستی حق را معترف باشید و بگوئید لا اله الا الله الواحد الذی لیس کمثله شیء (همان: ص ۹۲ ح ۳).

فردوسی نیز همسو با همین معنا چنین سرود:

به هستیش باید که خستو شوی / ز گفتار و پیکار یکسو شوی

۶. پرستنده باشی و جوینده راه / بژرفی بفرمانش کردن نگاه

(جوینی، ۱۳۸۲: ص ۲۱۱، ب ۱۴)

فردوسی پس از ابیات نخستین و بحث های اصولی و مقدماتی، مخاطب را به اطاعت و بندگی حق و جست و جوی راه بندگی آنگونه که حق فرمود، دعوت می کند بویژه می خواهد که انسان با بصیرت در این مسیر قدم بردارد و در امر عبادت، ژرف اندیش باشد. این معانی ضمن آنکه مطابق است با مفاد آیاتی از قرآن کریم (ذاریات/ ۵۶، انبیاء/ ۲۵ و یوسف/ ۱۰۸) در عین حال مطابق است با مضمون حدیثی که در بند پیش از کافی کلینی نقل کردیم (۱/ ۹۲، ح ۳) و نیز این روایت که امیر المؤمنین (ع) فرمودند: "الا لا خیر فی عباده لیس فیها تفکر: هان! آگاه باشید هیچ خیری نیست در عبادتی که در آن ژرف اندیشی نباشد. (همان: ۱/ ۳۶، ح ۳)

۷. توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۱، ب ۱۵)

مصراع اول از بیت بالا تطابق تام دارد با حدیثی که کلینی در کافی از امیر المؤمنین (ع) آورده است (کلینی، ۱/ ۴۸، ح ۲). حضرت (ع) با بیانی مؤکد خطاب به طالب علم می فرماید که علم موجب فزونی ها و توانائیهای بسیار معنوی می گردد از جمله تواضع، دوری از حسد، فهم، صدق، معرفت، رحمت، سلامت، ورع، نجات، عافیت، وفا، رضا، مدارا، دوری از گناهان، هدایت و دوست داشتن نیکو ترین نیکوان.

مصراع دوم نیز گویای مضمون حدیثی است که دقیقاً پیش از حدیث یاد شده آمده است، که طی آن امیر المؤمنین می فرمایند: جان های خویش را به بدیع جکمت، نشاط و طراوت و تازگی بخشید چرا که جان ها نیز مانند بدن ها، خسته و فرسوده و کند و پیر می گردد^{۱۲}. (همان: ۱/ ۴۸، ح ۱) و نیز مطابق است با حدیثی از رسول خدا (ص) که فرمودند: سخن ما، دل ها را تازه و درخشان می گرداند، همانا دل ها نیز همچون شمشیر زنگار می گیرد و پاکی و درخشش و تازگی و جوانی آن بواسطه سخن ماست. (همان: ۱/ ۴۱، ح ۹)

۸. چه گفت آن سخنگوی مرد از خرد/ که دانا ز گفتار او برخورد

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد/ ستایش خرد را به از راه داد

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۲، ب ۱۷ و ۱۸)

در بیت اول، فردوسی سوالی را مطرح می‌کند که بس مهم است و در واقع تمهیدی است برای بیان امری عظیم. او می‌پرسد: آن سخنگوی مرد، درباره‌ی خرد چه چیزی را گفت که شخص دانا پیوسته از گفتار او بهره‌مند خواهد شد؟

با طرح این سوال، در خواننده شوق و انگیزه‌ای وافر بوجود می‌آید تا مفاد سخن آن مرد سخنگوی را دریابد. فردوسی، این نیاز را پاسخ داده به تقریر سخن وی و به عبارتی بیان مقول قول او می‌پردازد و در بیت بعد می‌گوید: بهترین چیزی که ایزد ترا داده است، خرد است. و بهترین راه حمد و ستایش خرد، دادورزی است.

و جالب اینجا است که آنچه مرد سخنگوی در باب خرد گفت که برای هر انسان دانایی پیوسته مفید خواهد بود، برابر است با مفاد نخستین حدیث از کتاب العقل و الجهل کافی که خداوند خطاب به عقل می‌فرماید: قسم به عزت و جلالم که مخلوقی محبوب‌تر از تو نیافریدم و کامل نمی‌کنم ترا مگر در وجود کسی که او را دوست بدارم. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱، ح ۱) و نیز حدیثی که طی آن جنود عقل شمرده شده که از آن جمله یکی هم "عدل" است که عقل را در مقابله با جور یاری می‌کند و به عبارتی دیگر بزرگداشت عقل را از طریق دادورزی ممکن می‌سازد. (همان: ۲۱/۱، ح ۱۴)

حال با این توجه، آن سخنگوی مرد چه کسی می‌تواند باشد؟ به گمان ما انسب آن است که مراد فردوسی از آن سخنگوی مرد در این بیت خاص، محدث (سخنگوی) بزرگوار مرحوم ثقه الاسلام کلینی است، کسی که همه‌ی دانایان این امت از آن هنگام که وی کتاب کافی را تألیف کرده تا به امروز و تا هر زمان که این کتاب باقی است از ثمرات آن بهره‌مند گشته و خواهد شد^{۱۳} و مضامین دیباجه‌ی شاهنامه چه آنها که پیش از این بیت آمده چنانکه دیدیم و چه آنها که پس از این آمده چنانکه خواهیم دید همه از کتاب سترگ او برگرفته شده است و آیا این همه قرائن، گواه روشنی نیست بر آنچه که مدعای ما است؟

۹. خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیرد به هر دو سرای

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۲، ب ۱۹)

خرد رهنمای؛ مطابقت تام دارد با این حدیث که العقل دلیل المؤمن (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۵/۱، ح ۲۴) و نیز احادیثی دیگر همچون: صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله. (همان: ۱/۱۱، ح ۴) و ان الله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمه عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول. (همان: ۱۶/۱، بخشی از ح ۱۲)

خرد دلگشای؛ امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید که هر ظرفی بواسطه مظروفش پر می شود مگر ظرف علم که بواسطه علم، گشایش می یابد (صبحی صالح، ۱۳۸۳: ص ۵۰۵) کلینی نیز در کافی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: الطاعة بالعلم والعلم بالتعلم و التعلم بالعقل يعتقد. یعنی طاعت و بندگی بر مبنای علم الاهیة است و این علم از طریق یادگیری حاصل می شود.. و یادگیری و علم آموزی نیز به سبب عقل صورت می پذیرد و منعقد می گردد. (کلینی، ۱۳۸۳: ۱۷/۱، بخشی از ح ۱۲) در نتیجه تا عقل نباشد، تعلمی و نهایتاً دلگشایی و شرح صدری حاصل نمی شود.

خرد دست گیرد به هر دو سرای؛ شخصی از امام صادق (ع) پرسید که "ما العقل" یعنی خرد چیست؟ فرمودند: "العقل ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان". یعنی خرد آن چیزی است که خداوند به سبب آن اطاعت و بندگی می شود (در دنیا) و بهشت کاملاً بدست آورده می شود (در آخرت). (همان: ۱۱/۱، ح ۳ نیز: همان، ح ۶).

۱۰. ازو شادمانی و زویت غمیست / و زویت فزونی و زویت کمیست

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۲ پانوش ۳)

یعنی خرد سبب شادمانی است اگر آنرا به کار بندیم و غم نتیجه می شود اگر خرد را ترک گوئیم و به همین ترتیب در فزونی خواهیم بود اگر خردورز باشیم و در خسران و زیان خواهیم بود اگر خرد را کنار نهیم. و جالب است که مطابق همین معنا در کافی کلینی در ضمن حدیثی از امام صادق (ع) روایت شده که حضرت (ع)، جنود عقل و جهل را بر می شمرد که از آنجمله فرح و شادمانی است برای عقل و در برابر، حزن است برای جهل که ضد عقل است. و نیز غنا و فزونی و توانگری است برای عقل و فقر است و کمی برای

جهل. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۲ و ۲۳، ح ۱۴).

۱۱. ازوئی به هر دو سرای ارجمند/ گسسته خرد پای دارد به بند

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب ۲۳)

مصراع اول، برابر است با این حدیث از امام کاظم (ع) که فرمودند: "اکملهم عقلاً ارفعهم درجه فی الدنيا والآخرة" یعنی آن کسی که از حیث عقل از دیگران کامل تر است، درجه او در دنیا و آخرت از همه بالاتر و ارجمند تر است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۶، بخشی از ح ۱۲)

و مصراع دوم، مطابق است با این سخن امام کاظم (ع) که فرمودند: کسی که خرد ورزد، قناعت پیشه کند و در اثر قناعت، بی نیازی یابد و کسی که خرد را رها کند، همواره پای در بند فقر خواهد داشت (همان: ۱/ ۱۸، بخشی از ح ۱۲).

۱۲. خرد چشم جانست چون بنگری/ که بی چشم شادان جهان نسپری

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب ۲۴)

مضمون مصراع اول مطابق است با حدیثی که پیش ازین در بند نهم آوردیم که خداوند برای بندگان، دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری که انبیاء اند و ائمه علیهم السلام و حجت باطنی که عقل است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۶، بخشی از ح ۱۲) و مصراع ثانی گذشته از جنبه قیاس تمثیلی که دارد یادآور حدیثی است که در بند دهم گذشت.

۱۳. نخست آفرینش خرد را شناس/ نگهبان جانست و آن سه پاس

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان/ کزین سه بود نیک و بد بی گمان

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب ۲۵ و ۲۶)

کلینی نیز چنین روایت کرد. که ان الله عز و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۱، ح ۱۴)

و نیز دعامة الانسان العقل... و هو دليله و مبصره و مفتاح امره. یعنی حافظ و نگهدار انسان، عقل اوست و عقل، راهنما و بینائی بخش و گشاینده کار اوست. (همان: ۱/ ۲۵، ح

۱۴. بدانش ز داندگان راه جوی / بگیتی بیوی و بهر کس بگوی

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۵، ب ۳۰)

این بیت، دو سؤال اساسی را برمی انگیزد: این داندگان کیانند که بواسطه دانشی که از ایشان فراگرفته می شود راه هدایت آشکار می شود؟ و این چه دانشی است که باید پس از تحصیل آن، درجهان بیوئیم و به هر کس بگوئیم و ابلاغ کنیم؟

کلینی پاسخ ما را می دهد، پاسخی که به گمان ما، مراد فردوسی است: امام صادق(ع) فرمودند: مردم بر سه دسته اند: داند(عالم)، یادگیرنده(متعلم) و زباله ای که سیل با خود می آورد(غشاء). پس مائیم(ائمه صلوات الله علیهم) آن داندگان و شیعیان مانند آن یادگیرندگان و سائر مردم نیز غشاء(کلینی، ۱۳۶۳: ۱/۳۴، ح ۴) و این دانش، اسلام و به عبارتی علم آلهی است که فقط از طریق پیامبر اکرم و و اوصیاء طاهرینش باید فراگرفته شود و وظیفه مندیم که پس از یادگیری به جهانیان بیاموزیم چنانکه کلینی بابی را در کتاب فضل العلم کافی با عنوان "باب بذل العلم" اختصاص داده که طی آن ائمه صلوات الله علیهم فرموده اند که "زکاه العلم ان تعلمه عبادالله" یعنی زکات یادگیری دانش الهی از طریق ما، آنست که این دانش را به بندگان الله یاد دهید.(همان: ۱/۶۱، ح ۳).

۱۵. چو دیداریابی بشاخ سخن / بدانی که دانش نیاید به بن

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۵، ب ۳۲)

راستی این کدامین درخت سخن است که از یکسو با رو ثمرش، دانش است و از دیگر سو، ریشه در نامحدود دارد؟ اگر سخن مخلوق باشد که می دانیم گاهی بر دانش دارد و گاه جهل و باطل و در عین حال محدود است، پس این درخت، باید درخت سخن خالق باشد و نه مخلوق. با این توجه اگر در نظر بگیریم که برابر عربی سخن، حدیث است، دیگر معنا روشن می شود که مراد از شاخ سخن، درخت حدیث است، حدیث ائمه صلوات الله علیهم که از یکسو علم و حکمت الهی را عرضه می دارد و از سوی دیگر به پیامبر اکرم(ص) می رسد و از ایشان به جبرئیل و از جبرئیل به الله و چون الله نامحدود است پس بار و میوه این درخت نیز نامحدود خواهد بود.

و اما مرحوم کلینی همین معنا را با روایت حدیثی از امام صادق(ع) چنین آورده که

حضرت (ع) فرمودند: سخن من، سخن پدرم و سخن پدرم سخن جدم و سخن جدم سخن حسین است و سخن حسین، سخن حسن و سخن او، سخن امیر المؤمنین و سخن امیر المؤمنین، سخن رسول الله است و سخن رسول الله (ص)، قول الله عز و جل است.^{۱۴} (کلینی، ۱۳۶۳: ۵۳/۱، ح ۱۴)

نتیجه: چنانکه مشاهده شد یگانگی میان سخن فردوسی و کلینی بقدری است که نمی توان اتفاق یا توارد را عامل آن دانست، و خرد و متن ما را به یک نتیجه می رساند که فردوسی، کتاب کافی مرحوم کلینی را دیده و خوانده و مفاهیم آنرا کاملاً جذب فرهنگی کرده و آنگاه در بیانی هنری، عرضه داشته است و بدین ترتیب تنها اثر حماسی را رقم زده که با بحث خرد و دانش آلهی آغاز می شود و بدین ترتیب خط بطلانی می کشد بر سخن آنان که شاهنامه را هم ردیف دیگر آثار حماسی و اساطیری، دروغ و فسانه یا مبین ناخودآگاه جمعی و ذهن بشر ابتدایی و نظائر آن می دانند.^{۱۵}

علاوه بر این معلوم می شود که فردوسی شیعه امامیه اثنا عشریه است، چرا که کلینی پرچمدار این مکتب است^{۱۶} و در کتاب الحجة کافی، این مطلب را به روشنی مبرهن و مبین ساخته و باز در ابواب التاریخ آن، این بزرگواران را معرفی کرده است. و نکته آخر آنکه، سرّ این معنی که فرمود:

پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و بارانش ناید گزند

نیز روشن می شود که چون در ظرف این داستان های کهن، مظلوف علم و دانش الاهی (اسلام) ریخته شده است، لذا کهنه نمی شود و سستی نمی پذیرد. چنانکه خداوند نیز در کتاب عزیزش فرمود: "کل شیء هالک الا وجهه" (قصص / ۸۸). امام باقر (ع) در معنای آن فرمودند: هر چیزی نابود می شود جز دین خدا (اسلام) و صاحبان آن (پیامبر اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم) و هر کس که بدان عامل باشد. (صدوق، ۱۳۹۸ ق: ص ۱۴۹ و ۱۵۰)

پی نوشت ها

۱. از جمله--> امید سالار، (۱۳۸۱): ص ۱۰۶-۱۲۱؛ مهدوی دامغانی، (۱۳۸۱): ص ۳۵۷-۳۷۰؛ ابوالحسنی (منذر)، (۱۳۷۸): بوسه بر خاک پی حیدر؛ فاطمی، (۱۳۷۶): مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹ مهاجرانی، (۱۳۷۲): خداوند جان و خرد؛ جهانبخش، (۱۳۷۷): یادنامه استاد ایرج افشار؛ رزمجو، (۱۳۸۸): ص ۲۹-۴۹.
۲. اگر تعبیر شیعه امامیه به کار بردیم تنها از باب تأکید بر پیروی از امامت ائمه اثنا عشر(ع) بود و الا شیعه و تشیع، فرقه پذیر نیست و اختلاف هایی که به پیروان اهل البیت(ع) نسبت داده اند اندکی صحت دارد و بیشتر آن دروغ است. جهت تفصیل --> عسکری، (۱۳۸۸) ۱۱۱/۲-۱۳۷.
۳. جهت تفصیل --> جعفریان، (۱۳۷۵): ۳۲۷/۲-۳۳۱.
۴. کلینی در ۳۲۹ هجری در گذشته(کلینی، ۱۳۶۳: مقدمه ص ۳۹) و این دقیقاً همان سالی است که از نظر اغلب پژوهندگان، فردوسی پا به عرصه خاک نهاده است.(رزمجو، (۱۳۸۸): ۹/۱).
۵. در باره مذهب فردوسی که تشیع اثنا عشری است مقالاتی متعدد نوشته شده که به گمان بنده حقیر اقوای همه، مقاله ممتع استاد احمد مهدوی دامغانی است --> حاصل اوقات(مجموعه ای از مقالات استاد.)، به اهتمام دکتر سید علی محمد سجادی، ص ۵۵۷-۶۰۰، تهران: سروش، ۱۳۸۱.
۶. این مطلب گذشته از آنکه قرینه ای است بر تأثر فردوسی از کلینی در عین حال بیانگر این نکته اساسی است که اسلام حق مبتنی بر عقلانیت است و لذا از کتب حدیثی آن تا منظومه های حماسیش، توجه به عقل در سرلوحه کار قرار دارد. امری که در سایر منظومه های حماسی جهان نشانی از آن نمی بینیم و البته این عقلی است که خالق عقل آنرا تبیین کرده و حاصل بافته های بشری در باب عقل نیست.
۷. برای نمونه--> شبحانی، (۱۳۷۸): ۲۲۹/۲ به بعد.
۸. برای نمونه--> تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، ترجمه دانای مینوگ خرد، تهران: بنیاد فرهنگ

ایران، چ اول.

این کتاب که صورت کنونی آن متعلق به دوره اسلامی است (معین: ذیل دانای مینوگ خرد) برخی را بدین اشتباه انداخته که مطالب شاهنامه در باب خرد متأثر از آن است، پاسخ بدین نظر اشتباه، مجالی دیگر می‌طلبد تنها بدین نکته از مطالب عقلانی! مینوی خرد اکتفا می‌کند که اهریمن، خالق است؟! و افراسیاب را مانند ضحاک و اسکندر، جاویدان وی می‌رگ خلق کرده است! که البته بعداً اورمزد آنان را فناپذیر می‌سازد؟! (مینوگ خرد، فصل ۸ بندهای ۲۹-۳۰ به نقل از کیانیان، ص ۱۲۹، پانوش ۶).

۹. مع الوصف در دوره معاصر، بسیاری کوشیده اند تا فردوسی را منتسب به هر گروه و فرقه ای از معتزلی و اسماعیلی گرفته تا زرتشتی گری و نظائر آن بنمایند الا تشیع اثنا عشری، برای آشنایی با صاحبان این سخنان و پاسخی به توهّمات ایشان: رزمجو: (۱۳۸۸): ۳۷/۲-۴۹.

۱۰. آنچه در این مقاله عرضه می‌شود تنها بخشی است از مطالبی که به هنگام تدریس شاهنامه در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی، توفیق ایراد آنرا داشته ام. ۱۱. مقصود، نظامی گنجوی است که در منظومه مخزن الاسرار خویش ضمن تصریح به رؤیت حق با چشم سر به فردوسی نیز کنایه چنین تاخته "

دیدنش از دیده نباید نهفت / کوری آن کس که " به دیده " نگفت

دید پیمبر نه به چشمی دگر / بلکه بدین چشم سر، این چشم سر

(نظامی، ۱۳۷۶: ص ۱۹ ب ۲ و ۳)

۱۲. کان امیر المؤمنین (ع) يقول: روحوا انفسکم ببديع الحکمه فانها تکل کما تکل الابدان. کل یکل من باب ضرب: تعب و اعیاء و کل السیف

کلا و کلهً بالكسر و کلولاً فهو کلیل و کال ای غیر قاطع. (قیومی، ۱۴۰۵ ق: ۵۳۸)

۱۳. برای آشنایی تفصیلی یا این معنا بنگرید به مقدمه کافی، ص ۲۶-۳۸

۱۴. این سخن یادآور حدیث معروف سلسله الذهب از امام رضا (ع) است که در نیشابور ایراد کردند و مردمان آنرا نوشتند و در کتابها ضبط شد و حضرت (ع) آنرا با این مقدمه آغاز کردند که: حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال: حدثنی ابی الصادق جعفر

بن محمد ، قال: حدثني ابي ابو جعفر محمد بن علي باقر علم الانبياء، قال: حدثني ابي علي بن الحسين سيد العابدين قال: حدثني ابي سيد شباب اهل الجنة الحسين، قال: حدثني ابي علي بن ابي طالب عليهم السلام، قال: سمعت النبي (ص) يقول: قال الله جل جلاله اني انا الله لا اله الا انا فاعبدوني من جاء منكم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل في حصني و من دخل في حصني امن من عذابي. (صدوق: ۱۳۹۸ ه، ق: ص ۲۵).

۱۵ . برای آشنایی با نمونه هایی از این اظهارات بدیع! --> زمردی، (۱۳۸۲): صفحات یازده تا نوزده .

۱۶ . ابن اثیر مورخ معروف اهل سنت دربارهٔ مرحوم کلینی می نویسد: "الامام علی مذهب اهل البيت." (کلینی، ۱۳۶۳: ص ۲۱ از مقدمهٔ حسین علی محفوظ)

منابع و مأخذ

الف: کتابها

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی (۱۳۷۸). بوسه بر خاک پی حیدر، تهران: عبرت، چ اول.
۲. امید سالار، محمود (۱۳۸۱). جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ اول.
۳. تفضلی، احمد (۱۳۵۴). ترجمه دانای مینوگ خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ اول.
۴. جعفریان، رسول (۱۳۷۵). تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، تهران: انصاریان، چ اول.
۵. جوینی، عزیزا... (۱۳۸۲). شاهنامه از دستنویسی موزه فلورانس، تهران: دانشگاه تهران، چ اول.
۶. دشتی، مهدی (۱۳۸۶). توحید در ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر کنگره، چ دوم.
۷. رزمجو، حسین (۱۳۸۸). قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول.
۸. زمردی، حمیرا (۱۳۸۸). نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر، تهران: زوار، چ سوم.
۹. سبحانی، جعفر (۱۳۷۸). فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم: اخلاق.
۱۰. صبحی، صالح (۱۳۸۳ ش)، نهج البلاغه، ایران: اسوه، چ پنجم.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۱۳۹۸ ق). التوحید، صححه و علق علیه السید هاشم الحسینی الطهرانی، تهران: مکتبه الصدوق، چ اول.
۱۲. عسکری، سید مرتضی (۱۳۸۸). نقش ائمه در احیاء دین، تهران: دانشکده اصول الدین با همکاری مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، چ اول.
۱۳. قیومی، احمد بن محمد بن علی (۱۴۰۵ ق). المصباح المنیر، قم: دارالهجرة، چ اول.
۱۴. کریستن سن، ارتور (۱۳۶۸). کیانیان، ذبیح ا.. صفا (مترجم)، تهران: علمی و فرهنگی، چ

پنجم.

۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳). الکافی، علی اکبر الغفاری (مصحح)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ پنجم.

۱۶. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۴)، مثنوی شریف، عبدالباقی گولپینارلی (نشر و شرح)، توفیق ه سبحانی (مترجم)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.

۱۷. مهاجرانی، عطاء ا... (۱۳۷۲). خداوند جان و خرد، تهران: اطلاعات، چ اول

۱۸. نجمی، محمد صادق (۱۳۵۹). سیری در صحیحین، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ سوم.

۱۹. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶). مخزن الاسرار، حسن وحید دستگردی (مصحح و محشی)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چ دوم،

ب: نشریات.

۱. فاطمی، حسین (۱۳۷۶)، "تأثیر قرآن و حدیث بر مقدمه شاهنامه"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹، از ص ۳۹۷ تا ص ۴۰۸.

ج: مجموعه مقالات

۱. جهانبخش، جويا (۱۳۷۷) "یادداشت‌هایی درباره دیباجه شاهنامه"، به کوشش محسن باقرزاده، ارج نامه ایرج (جشن نامه ایرج افشار)، تهران: توس، از ص ۱۳۹ تا ص ۱۵۱.

۲. مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۸۱)، "مذهب فردوسی"، سید علی محمد سجادی، حاصل اوقات، تهران: سروش، از ص ۵۵۷ تا ص ۶۰۰